بلوا در حباب_ قسمت دوم و پایانی*

سبک زندگی اینستاگرامی!

سیدعلی سیدان

نیرومندترین شبکه اجتماعی در زمینه‌سازی و داغ کردن بلوای ۱۴۰۱ اینستاگرام بود. اینستاگرام چطور جایی است؟ جایی که بیشترین فالوور را سلبریتی‌ها، بلاگرهای غذا و آرایش و لباس با آن سبک زندگی مصرف‌گرا و لاکچری‌شان دارند. طبقه‌ای که طالب آزادی‌های بی‌حدومرز جنسی هستند. اینستاگرام اساساً بستر نمایش سبک زندگی است و در این میان سبک زندگی‌هایی پربازدیدترند که لاکچری‌تر، مصرفی‌تر، نمایشی‌تر و حتی سکسی‌تر باشند. صدف‌بیوتی و صدف طاهریان با آن فالوورهای میلیونی‌شان که به‌طورکامل صفحه خودشان را به این بلوا فروخته‌اند، نماینده‌های برجسته‌ای از همین سبک زندگی هستند. سلبریتی‌ها هم عمدتاً از همین قُماش‌اند.

غیر از کسانی که دنبال‌کنندگان انبوه دارند، چه کسانی در اینستاگرام «کاربر فعال» محسوب می‌شوند؟ می‌دانیم که لزوماً، هر کسی اینستاگرام را در گوشی خود نصب کرده، هر دقیقه و هر روز نمی‌تواند آن را باز کند و فضا را رصد کند، چه رسد به آنکه در این فضا مشارکت فعال داشته باشد. اگر کسی مثلاً هزار نفر دنبال‌کننده داشته باشد، معمولاً بازدید استوری‌هایش بیش از ۳۰۰ نفر نیست؛ یعنی یک‌سوم؛ و این یعنی دست‌کم دوسوم از کاربران اینستاگرام در طول شبانه‌روز، اینستاگرام را باز نمی‌کنند.

اگر از بعضی صنوف مانند خبرنگاران که کارشان در رسانه است یا کسانی که کسب و کار اینترنتی دارند، بگذریم، بیشتر کاربران فعال اینستاگرام که پست و استوری و کامنت می‌گذارند، در دایرکت بحث می‌کنند، پست‌ها را می‌خوانند، لایک می‌کنند، کمپین راه می‌اندازند، هشتگ می‌زنند و منشن می‌کنند، کسانی هستند که «فراغت» بیشتری دارند؛ و کسانی فراغت بیشتری دارند که در طبقات بالاتر جا گرفته‌اند. بدیهی است که منظور از طبقات بالا صرفاً کسانی نیستند که سرمایه اقتصادی بیشتری دارند. در اینجا سرمایه فرهنگی، اجتماعی و نمادین نیز مهم است. بیش‌فعالان اینترنتی، شاید از طبقات لاکچری نباشند؛ اما آن قدری آسودگی از معاش و فراغت از کار دارند که بتوانند صبح تا شب و شب تا صبح در فضای مجازی لاطائلات بیافند. همین است که وقتی شب، خسته از کار روزانه، گوشی را برمی‌داری تا استوری‌های جدید را چک کنی، ناگهان می‌بینی همه دارند درباره یک موضوع فانتزی و بی‌ربط به واقعیت صحبت می‌کنند و همه هم کمابیش یک چیز می‌گویند و با وجود برخی اختلاف‌ها، پیش‌فرض‌هایشان یکسان است. اگر کسی، حرفی بنیادین، خلاف عادت‌واره‌های این سبک زندگی بگوید یا در فضا گم می‌شود یا بشدت سرکوب نمادین می‌شود. پژوهش‌های متعددی وجود دارد که همبستگی و رابطه معنادار سبک زندگی مصرف‌زده و مرفه را با میزان استفاده بیشتر از شبکه‌های اجتماعی اینترنتی نشان می‌دهد.

طبقه مرفهِ مدرن ایران بشدت واقعیت‌زدایی شده است. در شرایطی که بدون (زحمت) و (خطر) می‌توان با یکی دو موج تورمی، یک‌شبه ره صدساله را پیمود و دارایی خود را چندبرابر کرد، صحبت‌کردن از (مطالبات فرهنگی) سخنی مُهمل و میان‌تهی است. طبقه‌ای که رنج و خطرِ به‌دست آوردن چیزی را ندیده باشد، شروع می‌کند به مُهمل‌بافیِ فارغ‌بالانه درباره مطالبات فرهنگی. نمونه‌اش همان خواننده‌ای که به‌واسطه استیج برنامه «عصر جدید» یک‌شبه به شهرت رسید و آهنگی در این بلوا بیرون داد که به‌واقع از دلش برآمده بود و به دلِ دلبستگان بلوا نشست و زمزمه لبان‌شان شد. مضامین به کار رفته در آهنگ «برای...» از شروین حاجی‌پور، دلالت بر همان ذائقه طبقه مرفه و مدرن ایران دارد که به‌طور گلخانه‌ای و واقعیت‌زدایی شده بازتولید شده است. رقص توی کوچه (آزادی بدن‌نمایی در خیابان)، عقده بوسه علنی (آزادی لمس سکسی در خیابان)، سگ‌های ممنوعه (آزادی سگ‌چرخانی در خیابان)، ولی‌عصر و درخت‌های فرسوده (همان خیابانی که آرزو داریم در آن برقصیم و ببوسیم و سگ بچرخانیم) و در نهایت مخالفت با این اقتصاد دستوری (که مانع دسترسی طبقه نوکیسه ایرانی به ثروت بدون زحمت است و مگر نیست؟) همه اینها دال بر ذائقه‌ای است که طبقه مرفه و عمدتاً زحمت‌نکشیده و نوکیسه ایرانی را نمایندگی می‌کند.

اساساً همین مسأله گشت ارشاد و الزام قانونی حجاب هم، دغدغه‌ای فراگیر نیست و بیشتر شهرهای کوچک و بزرگ و روستاهای ایران، مواجهه‌ای با آن ندارند. این دغدغه بیشتر مربوط به مطالبات فرهنگی طبقه مرفه و مدرن شهری است و بیشترین مواجهه مردم با این مسأله در کلان‌شهرهای اصلی کشور و آن هم در نقاط خاصی از شهر است. این واقعیت به آن معنا نیست که شهرهای کوچک، کم‌برخوردار و حاشیه‌ای، دغدغه‌های فرهنگی ندارند و فقط به فکر نان و آب هستند. آن‌ها هم به نحو خودشان دغدغه‌های فرهنگی دارند، اما جنس دغدغه‌های فرهنگی آن‌ها متفاوت از دغدغه یک مرکزشهرنشین مرفه مدرن است و متأسفانه چنین دغدغه‌هایی به دلایل زیرساختی داغ نمی‌شود.

می‌گویند این دغدغه‌ها و ذائقه‌ها متعلق به طبقه مرفه مدرن نیست و این بلوای اخیر هم «فراطبقاتی» است؛ نشان به آن نشان که توانسته است از میان طبقات پایین‌تر جامعه یارگیری کند. این چنین تحلیل‌هایی چشم‌شان را بر سه واقعیت مهم می‌بندند:

۱- هر حرکتی از یک هسته اصلی نیرو می‌گیرد و ممکن است در ادامه بر بستری از نارضایتی‌های دیگر سوار شود و از نیروهای دیگر استفاده کند، اما در ادامه با خالص‌تر و عیان‌ترشدن آن هسته مرکزی، ریزش‌ها اتفاق می‌افتد. نیروی تعیین‌کننده در هر حرکتی، هسته مرکزی آن است و اینجا، هسته اصلی بلوا، همان طبقه مرفه مدرن است.

۲- کسانی که بلوای اخیر را فراطبقاتی می‌بینند یا دغدغه‌های طبقه مرفه ایرانی را دغدغه عمومی می‌پندارند، سازکار «سرایت» و «سرریز» پدیده‌ها و ذائقه‌ها را نادیده می‌گیرند. پدیده «سگ» و «سگ‌گردانی» که از مضامین به‌کاررفته در قطعه موسیقی برجسته این بلواست، نمونه توضیح‌دهنده‌ای است که ببینیم چگونه یک پدیده که اساساً از طبقات لاکچری و مرفه جامعه با نگهداری از سگ‌های گران‌قیمت شروع شد، با ایجاد خط تولید سگ‌های ارزان‌تر، به طبقات پایینی جامعه سرایت کرد. صنعت سگ، هم یک پدیده فرهنگی متعلق به سبک زندگی مرفه مدرن را وارد طبقات زیرین کرد و هم جیب همان طبقات بالا را پرپول‌تر کرد.

۳- برآمدن و سرریز مطالبات و ذائقه‌های طبقه مرفه در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که دغدغه‌های اصیل‌تر، مردمی‌تر و واقعی‌تر به محاق رفته باشد و «توازن مطالبه» از دست رفته باشد. بحران مسکن ارزان و مناسب، رهاشدگی آموزش و پرورش عمومی، تضعیف پیشرفت تکنولوژی‌های بنیادی، تخریب معادن و محیط زیست، طرد و سرکوب سبک زندگی دینی در حوزه عمومی، دشواری ازدواج و تشکیل خانواده، خطر کاهش جمعیت، بحران معیشتی زنان سرپرست خانوار، تبعیض در پرداخت دستمزدها و ده‌ها مسأله اساسی دیگر، از مواردی است که از آن به‌طور زیرساختی غفلت شده و در این شرایط است که «اعتراض» به نفع طبقه مرفه مصادره می‌شود. آنچه تحت عنوان «زندگی نرمال» یا «زندگی معمولی» در گفتار طبقه مرفه مدرن به گوش می‌رسد، رؤیایی فانتزی است که برخاسته از «نُرم» و «قاعده» یک زندگی مرفه اروپایی امریکایی است و با زمینه‌های واقعی جامعه ایرانی نسبتی ندارد. فقط طبقه‌ای که به‌اندازه کافی واقعیت‌زدایی شده باشد، می‌تواند مؤلفه‌های یک زندگی «نرمال» غربی را طلب کند، بدون آنکه حاضر باشد هزینه واقعی آن را بپردازد.

■ مسأله زن؛ من ناموس نیستم!

از لکه‌های ننگی که بر پیشانی این بلوا نشسته است، فحش‌های جنسی رکیکی است که خشونت کلامی را بیش از هر چیز متوجه جنسیت زن می‌کند و شگفت آنکه همزمان شعار دفاع از «زن» سر می‌دهد! این واقعیتِ عجیب و متناقض چگونه به‌وقوع پیوسته است؟ این تنها تناقض بلوای ۱۴۰۱ در مسأله «زن» نیست. بلوابیان نمی‌توانند تکلیف خود را با کلمه «ناموس» روشن کنند. شخصی در یکی از تجمعات بیرون از کشور سخنرانی می‌کند و می‌گوید: «برای ناموسمون...» دَرجا عده‌ای میکروفون را از دستش می‌گیرند و می‌گویند: «من ناموس هیچ کسی نیستم!» تعدادی از حاضران برایش سوت و کف می‌زنند. واژه «غیرت» نیز در گفتار بلوابیان، چنین وضعی دارد. زنی در یکی از تجمعات داخل کشور، بر فراز جایی که در دید باشد می‌رود تا موی سرش را قیچی کند. قیچی نمی‌بُرد. مردی بالا می‌رود و قیچی را از او می‌گیرد تا در بریدن موی سر به او کمک کند و جمعیت در تشویق آن مرد، شعارِ «باغیرت! باغیرت!» سر می‌دهند!

نیروی پیشروی این بلوا می‌خواهد هر مرزی که پیش روی خود دارد، بدَرد: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ؛ بلکه انسان می‌خواهد پیش رویش را باز کند». «يَفْجُرَ» در این آیه هم به معنای بازکردن پیش‌رو ترجمه شده است و هم به معنای بدکاری و فسق و فجور. نیرویی که پیشروی بلوا و هسته مرکزی آن است، آشکارا بی‌حیایی و فسق، پیشه کرده و در تجمعات خارج از کشور تماماً برهنه می‌شود؛ اما این بلوا نمی‌تواند نسبتی با واقعیت مردم ایران و مردم واقعی ایران که با فرهنگ حیا و عفت گره خورده‌اند برقرار کند و حتی در گفتار خودش نیز نمی‌تواند از بند فرهنگ اصیل مردم ایران خلاص شود و همچنان با مفاهیمی مانند «غیرت» و «ناموس» تکلم می‌کند. برخی تئوریسین‌های سکولار آکادمیک، در این بلوا تلاش کردند «بی‌حیایی»، «فسق»، «فجور» و «پرده‌دری» را با مفاهیمی خنثی و میان‌تهی مانند «تنانگی» و «بدن‌مندی» موجه کنند؛ اما این روشنفکران، همانند اسلاف‌شان، همچنان با بحران انقطاع از زبان فطری مردم مواجهند. نه آنها مردم را می‌فهمند و نه مردم آنها را به چیزی می‌گیرند.

قرار بود این بلوا، عنصر «زن» را به میدان بیاورد. در نگاه سردسته‌های بلوا، همه‌چیز برای برافروختن آتش احساسات و یک خیزش عمومی با پیش‌انداختن نیروی زنانه آماده بود. دست‌کم از ۱۲ سال پیش، یک عنصر بریده از وطن به نام «مسیح علینژاد» با سرمایه هنگفت و دسترسی‌های سیاسی گسترده، روی مسأله حجاب تمرکز کرده است. چهارشنبه‌های سفید، آزادی‌های یواشکی، دختران خیابان انقلاب و ده‌ها پروژه و کمپین ریز و درشت دیگر، نمونه‌ای از تلاش این کلان‌پروژه برای دخل و تصرف در حوزه عمومی و خیابان در ایران است اما نه فقط زنان ایرانی در سطح گسترده‌ای که آنان توقع داشتند به این بلوا نپیوستند، بلکه به‌مرور همان جمعیت اولیه نیز با دیدن توحش و بی‌حیایی بلواییان از آنان فاصله گرفتند.

مسأله پوشش و حجاب، با اینکه در ذات خود به این دلیل که با زیست انسانی نسبت دارد، یک مسأله فراگیر است؛ اما «حاد شدن» این مسأله تا جایی که برخی نیروهای اجتماعی را از خود بی‌خود کند و به کف خیابان بکشاند، امری طبیعی نبود و حاصل یک دستکاری مصنوعی در میان‌ذهنیت جامعه ایرانی بود.

به‌کارگرفتن قوه قهریه در موضوع حجاب یا همان «گشت ارشاد»، صرف‌نظر از اینکه خوب است یا بد، آنچنان پررنگ و پرتکرار و فراگیر و قدرتمند نبود که بخواهد چنین غائله‌ای به راه بیندازد. این حقیقت، به آن معنا نیست که بستری از اعتراضات و گله‌مندی‌ها و مشکلات واقعی در جامعه زنان وجود ندارد. این حرف، مؤید این معناست که زنان جامعه ایرانی، بویژه پس از انقلاب اسلامی، مشکلات و دستاوردهای واقعی خود را دارند که اتفاقاً بلوای اخیر انحرافی دستکاری‌شده در آن ایجاد کرده است. فهرست‌کردن مسائل واقعی در این حوزه، مقاله مفصلی می‌طلبد: مشکلات زنان سرپرست خانوار، نگاه سوءاستفاده‌گرانه جنسی در محیط‌های کار (بویژه در بخش خصوصی)، خانه‌های کوچک زندان‌گونه در شهرها برای زنان، بی‌مزد و اجرت‌بودن خانه‌داری، مشکل بیمه زنان خانه‌دار، مشکلات حقوقی مادران در سرپرستی از فرزندان هنگام فقدان همسر، دستمزد نابرابر زن و مرد در مشاغل، کمرنگ‌شدن فرصت رشد فکری و فرهنگی بعد از ازدواج، دشواری تشکیل خانواده و مستقل‌شدن دختران و پسران و ده‌ها مسأله دیگر زیر آوار یک هژمونی پوشالی با شعار زن دفن شده است.

> **پس از انقلاب اسلامی با دستاوردهایی انکارنشدنی مواجهیم که احساس زندگی و پیشرفت را به جامعه دختران و زنان ما داده است. افزایش چشمگیر آمار تحصیل زنان در مدارس و دانشگاه‌ها، افزایش اساتید زن دانشگاه، افزایش قضات زن، رشد بی‌سابقه ورزش بانوان، افزایش امکانات تفریحی برای بانوان، کاهش چشمگیر مرگ مادران در هنگام زایمان، کاهش نرخ بیکاری زنان، حضور بی‌سابقه بانوان در عرصه‌های جهادی، مشارکت سیاسی مستقل زنان در انتخابات و... از مهم‌ترین واقعیت‌هاست**

از سویی دیگر، پس از انقلاب اسلامی با دستاوردهایی انکارنشدنی مواجهیم که احساس زندگی و پیشرفت را به جامعه دختران و زنان ما داده است. افزایش چشمگیر آمار تحصیل زنان در مدارس و دانشگاه‌ها، افزایش اساتید زن دانشگاه، افزایش قضات زن، رشد بی‌سابقه ورزش بانوان، افزایش امکانات تفریحی برای بانوان، کاهش چشمگیر مرگ مادران در هنگام زایمان، کاهش نرخ بیکاری زنان، حضور بی‌سابقه بانوان در عرصه‌های جهادی، مشارکت سیاسی مستقل زنان در انتخابات و... از مهم‌ترین این واقعیت‌هاست و مهم‌تر آنکه این پیشرفت‌ها در شرایطی اتفاق افتاده که بخشی از جامعه دینی ایران با نگاه‌های متحجر و متعصب مانع پیشروی انقلاب اسلامی در این حوزه‌ها بوده‌اند و محدودیت‌های فارغ از شرع را به جمهوری اسلامی تحمیل کرده‌اند و انرژی انقلاب را مستهلک کرده‌اند اما متأسفانه این اعمال متحجرانه به نام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی فاکتور شده است.

وقتی از افزایش آمار تحصیل زنان سخن می‌گوییم، عده‌ای درمی‌آیند که اینها فایده ندارند تا وقتی که مشارکت سیاسی و تعیین‌کننده زنان در عرصه‌های گوناگون دیده نشود. با اینکه مفروض این جمله لزوماً غلط نیست اما این دوستان توجه ندارند در جامعه‌ای که سال‌های سال اسلام ناب در غربت بوده و اسلام متحجر خودش را در بدنه جامعه ما بازتولید کرده و در شرایطی که جریان متجدد کمر به هدم تمام ارزش‌های اسلامی بسته است، نمی‌توان یک‌شبه زمینه حضور و تأثیرگذاری اجتماعی زن را فراهم کرد. تصمیم سیاسی و سیاستی جمهوری اسلامی برای تقویت تحصیل زنان، یک تصمیم دوراندیشانه و اساسی برای تأمین آینده‌ای است که باید به دست خود بانوان رقم بخورد و تحصیل زنان مقدمه آن بالندگی فکری است که زمینه‌اش به دلیل ظلم تاریخی به زن فراهم نبوده است. بسیاری از زنان تحصیلکرده و موفق جامعه ایرانی که مسیر درستی پیموده‌اند و کمابیش امکانات جمهوری اسلامی را در این فضا به چشم می‌بینند، نمی‌توانند با یک بلوای واقعیت‌زدایی شده همراهی کنند که حل و فصل مسائل واقعی زنان را به تعویق می‌اندازد.

■ امنیت؛ التهاب و دیگرهیچ

نمی‌دانم هنوز کسی هست که نداند شعار «زن، زندگی، آزادی» یا همان «ژن، ژیان، ئازادی» شعار جدایی‌طلب‌های کردِ ترکیه است و تولدش مربوط به سال‌ها پیش است. بلوایی در ایران به‌پا شده که مهم‌ترین شعار آن، از تجزیه‌طلب‌های کرد به ایران سرایت کرده و به بهانه مرگ یک دختر کرد در ایران سر داده شده است.

«ابراهیم علیزاده» دبیر اول کومله (از سازمان‌های تجزیه‌طلب کرد) در همان روزهای اول بلوا، در مصاحبه با بی‌بی‌سی می‌گوید: «تفاوت اساسی این حرکت با بقیه اعتراضاتی که سال‌های گذشته در سطح ایران انجام شده، این است که این حرکت «آگاهانه»، «رهبری‌شده» و «سازمان‌داده‌شده» بوده و «روز و ساعتش هم معین بوده» و «نتیجه‌اش هم معین» است.

او چرا به این صراحت اعلام می‌کند که روز و ساعت این حرکت و برنامه و نتیجه آن مشخص بوده است؟ آیا این به معنی لودادن و اعتراف‌کردن نیست؟ آیا بهتر نبود زیرزیرکی کارشان را بکنند؟ چرا آشکارا دست خود را رو می‌کنند؟ فقط در صورتی این کار موجه و معقول است که نقشه‌ای برای ضربه‌های خرابکارانه و درگیری میدانی در کار باشد و طراحان اصلی به او پشت‌گرمی داشته باشند؛ درگیری‌هایی که امیدی به پیروزی و سهم‌گرفتن از آن دارند و از حالا دارند برنامه صریح خود را اعلام می‌کنند که از فردای پیروزی سهم درشتی داشته باشند.

این تنها مصاحبه رسانه‌های بلوا با نیروهای قومیتی جدایی‌طلب نبود. فایل صوتی افشاشده از «رعنا رحیم‌پور» حقیقت مهمی را از پشت‌پرده این بلوا به ما یادآوری کرد. هر چند نیازی به اطلاع از پشت‌پرده هم نیست. صحنه واقعی به‌طور آشکار، پروژه تجزیه ایران را دنبال می‌کرد. طبق پایش خبرگزاری تسنیم طی پنجاه روز از ابتدای بلوا، ۱۲۰ مصاحبه با عناصر تجزیه‌طلب قومیت‌هایی مانند کرد، ترک و بلوچ در اینترنشنال انجام شده است. به گزارش تسنیم، «عبدالله مهتدی دبیرکل گروهک کومله، سلام قادری عضو کمیته مرکزی کومله، ابراهیم علیزاده دبیر اول کومله سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، عمر ایلخانی‌زاده دبیرکل کومله زحمتکشان کردستان، مصطفی هجری مسئول اجرایی حزب دموکرات کردستان، آسو صالح عضو دموکرات کردستان، خالد عزیزی دبیرکل دموکرات کردستان و حسین یزدان‌پناه مسئول نظامی گروهک تروریستی آزادی کردستان بالغ بر ۴۰ بار در این شبکه حاضر شده‌اند... یاشار حکاک‌پور فعال حقوق اِتنیک (اقوام)، صالح کامرانی دبیر حزب مرکز آذربایجان، ژاله تبریزی مدیریت جمعیت حقوق بشر آذربایجان، سیمین صبری سخنگوی حزب اتحاد دموکرات آذربایجان و علیرضا اردبیلی مدیر وب‌سایت تریبون آذربایجان، بیش از ۲۵ بار در این شبکه صحبت کرده‌اند... حبیب‌الله سربازی دبیر حزب بلوچستان، راجی تپاکی، فریبا بلوچ و رحیم بندویی اعضای حزب مردم بلوچستان، ناصر بولیدی دبیرکل حزب مردم بلوچستان، بهرام میرالشاری عضو شورای همکاری بلوچستان، ابراهیم احراری مجری شبکه وهابی کلمه، عبدالرئوف ملازهی، عبدالله عارف و غلامرضا حسین‌بر اعضای جبهه مردم بلوچستان و مهدی نخل‌احمدی جمعاً نزدیک ۴۰ بار در این شبکه به تحریک مردم و بازگویی اخبار کذب از این استان اقدام کردند».

ماجرای زاهدان که از مدت‌ها پیش برای آن زمینه‌چینی شده بود، در این میان بسیار برجسته و مهم بود. جالب آنکه در زاهدان دیگر با مسأله آزادی زن و حجاب و این طور مسائل روبه‌رو نیستیم، اما در میانه التهاب و ناامنی، فرصتی برای ضربه‌زدن از جانب گروه‌های معاند فراهم شد.

خدشه به امنیت ایران، فقط به موضوع تجزیه‌طلبی و تهدید تمامیت ارضی ایران محدود نمی‌شود. این بلوا از آنجا که از ایجاد یک حرکت انقلابی سراسری و راه‌انداختن حتی یک راهپیمایی گسترده ناتوان است، تمرکز خود را بر این موارد گذاشته است: ایجاد ناامنی‌های موضعی در قالب ترور، بستن خیابان، ارعاب مغازه‌داران و تخریب مغازه‌ها، لخت‌کردن نیروهای امنیتی، سوزاندن مراکز حکومتی، بسیج و حوزه علمیه و کشته‌سازی و انداختن تقصیر به گردن حکومت.

«جان بولتون»، مشاور سابق امنیت ملی دولت امریکا، در مصاحبه با بی‌بی‌سی می‌گوید: «اپوزیسیون ایران با سلاح‌هایی که از پایگاه‌های بسیج به دست می‌آورند و سلاح‌هایی که از کردستان عراق وارد ایران می‌شود، در حال مسلح‌شدن هستند.» جالب آنکه مجری بی‌بی‌سی در سخن بولتون تشکیک می‌کند و می‌گوید: «شواهدی در دست نداریم که معترضان در ایران مسلح هستند.» این مجری احتمالاً نمی‌داند وقتی یک نیروی امنیتی کارکشته و متنفذ در سیاست امریکا مثل جان بولتون می‌گوید اپوزیسیون در حال مسلح‌شدن هستند، به این معناست که خودمان این کار را کردیم و داریم گزارش عملکرد می‌دهیم! بولتون که یک کارشناس معمولی مسائل بین‌المللی نیست که از روی فیلم‌های وحید آنلاین یا اینترنشنال تحلیل کند! از سوی دیگر، سازمان مجاهدین خلق که عزیزدردانه همین آقای بولتون است و در کنفرانس‌هایش هم سخنرانی می‌کند، از ماه‌های پیش با افتخار اعلام کرده‌اند که کانون‌های شورشی سازماندهی‌شده در ایران در حال عملیات هستند.

توهم موجود دلبستگان بلوا، آنجایی عیان می‌شود که حکومت را به سرکوب متهم می‌کنند و می‌گویند «خشونت را متوقف کنید!» ما نمی‌دانیم این چه سرکوب خشونت‌آمیزی است که نیروهای امنیتی یک دولت مستقر از ابتدای بلوا مدام کشته می‌دهند و به کشتن معترضان هم متهم می‌شوند! نام این معرکه، سرکوب است یا جنگ پارتیزانی با حکومت؟!

این التهاب و تنش امنیتی واقعی‌ترین عنصر «بلوای چهارده‌صفریک» است. این ناآرامی باید تا سرحد ممکن بالا برود و حفظ شود تا اولاً مسائل اصلی مربوط به پیشرفت کشور به حاشیه رانده شود و ثانیاً زمینه برای ضربه‌های اساسی‌تر از بیرون مرزها در آینده فراهم شود.

ساده‌لوحی است اگر تصور کنیم قاسم سلیمانی وقتی داشت با وحوش داعشی در فراسوی مرزهای ایران می‌جنگید، نمی‌دانست داعشی‌های اتوکشیده و مدرن قرار است در خیابان‌های ایران عکسش را آتش بزنند. امنیت، به‌عنوان نعمتی مجهول و پوشیده، هدیه‌ای بود که خداوند به‌وسیله حضور قاسم سلیمانی و مدافعان حرم در میدان‌های نبرد، به ما بخشید. جهاد متواضعانه و غریبانه آنان در میدان نبرد همزمان با ترک فعل‌ها و خیانت‌های بعضی مسئولان در حوزه‌های دیگر حکمرانی موجب شد که این نعمت عزیز، مجهول‌تر از قبل شود. از داعشی‌های مدرن که کینه قاسم سلیمانی، این محبوب‌ترین شخصیت جامعه ایران را به دل دارند، بگذریم. چطور می‌شود که آن دانشجوی معترض کف دانشگاه شعار می‌دهد «شاه‌چراغ کار کیاست؟ کار همین سپاهیاست»؟

امنیت مستقل و پیشرفته ایران و غلبه بر داعش در آن سوی مرزها، بدون آنکه خونی از دماغ طبقه مرفه ایرانی جاری شود، از عواملی است که باعث شد گروه‌هایی از جامعه، حتی وجود چیزی به اسم داعش را و اینکه می‌تواند در ایران عملیات تروریستی کند، باور نکنند؛ وقتی می‌گوییم داعش، یعنی آن نیروی سلفی خون‌ریز که در قلمروی وسیعی از دو کشور سوریه و عراق، رسماً یک دولت تکفیری تشکیل داده بود و ما ذره‌ذره او را عقب راندیم.

امنیت با همه مطلوبیتش، یک هزینه برای ما داشت و آن واقعیت‌زدایی از بخشی از جامعه بود. درست در همین نقطه است که می‌توان به واقعی‌ترین شکل ممکن امنیت کشور را هدف قرار داد، ترور کرد، منفجر کرد، پلیس آتش زد، بسیجی زجرکش کرد، مردم عابر را کشت و همچنان امید داشت که گروه‌های متوهمی وجود دارند که خطر واقعی و ملموس تجزیه‌طلبان، داعش، مجاهدین و گروه‌های خشن و خون‌ریز مسلح را غیرواقعی و ناملموس بپندارند.

حیف است در این لحظه به مذهبی‌های سانتی‌مانتال و سیاست‌زدایی‌شده اشاره نکنیم که خشونت‌های عجیب موجود در صحنه از جانب معاندان را یک «واقعیت طبیعی و اجتماعی» تصور می‌کنند که حتماً حاصل نفرت‌هایی است که نیروهای درون نظام کاشته‌اند! این التهاب امنیتی و خشونت بی‌حدومرز، چه در شکل فیزیکی و چه در شکل کلامی، مهم‌تر از هر چیز دستگاه محاسباتی همین نیروهای متدین درون نظام را هدف گرفته است؛ آنجا که می‌خواهد با فراگیر نشان دادن و طبیعی جلوه‌دادن آن، مقاومت روانی متدین‌ها را بشکند تا دانه‌دانه شروع کنند به تبری از نظام! یک نفر هم برای دشمن یک نفر است. البته همچنان نیروی واقعی مردم هوشمندتر از آن است که صحنه به این روشنی را درک نکند.

این بلوای واقعیت‌زدایی شده که با نقاب دفاع از زن و به مدد نیروی طبقه مرفه و متوسط سیاست‌زدایی‌شده با دوپینگ رسانه‌ای به پا شده، تنها عنصر بسیار واقعی‌اش «ناامنی» است.

به‌طورکلی شورش‌ها و فتنه‌های سال‌های گذشته، از شورش بی‌جاشدگان در سال ۷۱ تا غائله کوی دانشگاه در سال ۷۸ تا فتنه اشرافیت علیه جمهوریت در سال ۸۸ تا شورش مالباختگان در سال ۹۶ تا اعتراض و آشوب سال ۹۸، با آنکه توأم با سوءاستفاده دشمن و عملیات گروه‌های خرابکار و اراذل و اوباش بود، اما نیروی حاضر در صحنه در همه آن اتفاقات، در استفاده از خشونت و بویژه بازنمایی خشونت، حد نگه می‌داشت؛ اما در بلوای ۱۴۰۱ این خشونت ناامن‌کننده به‌طور رسمی و علنی ترویج و به‌کارگیری می‌شود؛ گویی از همین نقطه است که بلوای اخیر توان می‌گیرد. در حالی که غائله‌های گذشته زمینه واقعی‌تری داشت. این واقعیت یا یک واکنش غریزی به دردها و مشکلات بود یا یک واکنش سیاسی قصدمند برای ایجاد تغییرات در نظام سیاسی.

■ آینده بلوا

نیروی این بلوا در برخورد با واقعیت به مرور مستهلک خواهد شد. البته به احتمال فراوان شوک‌های امنیتی دیگری در راه خواهد بود تا تنور بلوا داغ بماند؛ اما این بلوا آینده‌ای ندارد. هیچ مرزی نیست که در این بلوا از آن عبور نشده باشد. هر آنچه نیروی اصلی این بلوا «تابو» پنداشته، شکسته شده است. هسته مرکزی این بلوا دست به یک قمار زده است. هر آنچه داشته رو کرده تا یک حدّواقعیت بسازد و یک قدرت هژمونیک ایجاد کند. وقتی زمان بگذرد و این قدرت پوشالی نتواند کاری از پیش ببرد و تغییر اساسی ایجاد کند، چند حقیقت مهم ظهور و بروز می‌کند.

۱- افزایش حس بیهودگی و افسردگی نیروهای تجددخواه، روشنفکر و نوکیسه در جامعه؛

۲- بی‌آبرویی و بی‌اعتباری رسانه‌های معاند؛

۳- انزوای بیش از پیش اپوزیسیون خارج از کشور؛

۴- ضدضربه‌ترشدن جمهوری اسلامی در برابر مخالفانش.

بومرنگ این واقعیت‌زدایی به همان کسانی برمی‌گردد که این توهم را تولید کرده‌اند. اگر حمله نظامی خارجی به ایران صورت نگیرد، موج این تحولات به منطقه و جهان بازخواهد گشت. این حباب که بترکد، نیروی پیش‌رونده ایران در قالب معاهدات بین‌المللی و ائتلاف‌های سیاسی ضد قدرت هژمونیک امریکا در جبهه مقاومت، با قدرت بیشتری پیشروی خواهد کرد و حتی می‌تواند کشورهای دشمن و رقیب را از درون دچار بحران کند. جهان، دیگر بیش از این ظرفیت دست‌اندازی قدرت‌های استکباری را ندارد و اینجاست که از دل این جنگ جهانی علیه ایران، زمینه‌ای برای تغییر جغرافیای سیاسی جهان به نفع ایران، امت اسلامی و جبهه مقاومت، آماده خواهد شد.

---

*این گزارش در شماره اول نشریه سوره اندیشه (آذرماه ۱۴۰۱) منتشر شده است